

مفاهیم گوناگون انترناسیونالیسم

نویسنده: Fred Halliday استاد مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن

منبع: نشریه International Affairs بهار ۱۹۸۸ - No.2 - Vol. 64

● آرمان انترناسیونالیسم با همه معایب و نارسائیهایش، همواره دنیای دولت‌هائی را که دلخوش به حاکمیت خود و از فرط غرور و توهمات ملی دچار خود بزرگ بینی شده و در معرض جنگ و نفرت قرار می‌گیرند، نفی می‌کند.

● برخلاف ادعای «جهانگرایی محض» که انقلاب باید جهانی باشد تا زنده بماند، واقعیت این است که انقلاب‌ها در کشورهای معینی باقی مانده‌اند بدون آنکه گسترده یا سرنگون شوند.

میتوان تعریفی ساده و جامع به دست داد. لیکن به نظر می‌رسد که در بطن اصطلاح «انترناسیونالیسم» حداقل سه اصل کلی قابل تشخیص است.

اول، تاکید بر این امر که يك جریان عینی در حال وقوع است: بین‌المللی شدن امور دنیا - که بیش از هر چیز در روندهای اقتصادی، گسترش ارتباطات، و حساسیت فزاینده هر جامعه در برابر وقایع رخ داده در جوامع دیگر، مشهود است. در قرن نوزدهم، راه‌آهن و کشتی بخار منادی این امر بود. مارکس، و نیز هر سرمایه‌دار لیبرال، ارتباطات را ایفاء کننده این نقش می‌شمرد. امروزه، ارتباطات ماهواره‌ای، و شرکت‌های چند ملیتی را پرچمداران انترناسیونالیسم می‌خوانند و ادعا می‌شود که ما به گونه‌ای فزاینده در «دنیای واحد» زندگی می‌کنیم.

دوم اینکه، همین جریان‌ات عینی در روندهای سیاسی منعکس می‌شود - یعنی دولت‌ها و سیاستمداران، یا کارگران و اتحادیه‌ها، یا حامیان حقوق زن، یا مخالفان سلاح‌های هسته‌ای، یا روشنفکران، یا نیکوکاران، در پرتو همین «بین‌المللی شدن امور»، بیش از پیش به همکاری می‌گرایند.

نکته سوم، خصلت معیاری - اخلاقی بیشتری دارد: یعنی در مجموع، این فراگردها چیز خوبی است، زیرا تفاهم، رفاه، صلح، آزادی، مدارا، و هر مفهوم دیگری را که توسط منادیان خاص آن محترم شمرده می‌شود، رواج می‌دهد. گمان می‌رود که منافع بین‌المللی بالاتر از منافع کشورها قرار دارد و همین تغییرات عینی، پیشبرد آن را آسانتر می‌سازد. اگر چه در واقع کشورها بی‌فایده یا لزوماً نامطلوب شمرده نمی‌شوند، ولی کارائی و مشروعیت آنها تا حدود زیادی منوط به همین نفع بین‌المللی است.

انترناسیونالیسم از يك وجه، مثل همه مفاهیمی که حاوی عنصری آرمانی هستند، ایده‌ای آینده‌نگر است، بیانیه‌ای است در باره اینکه دنیا چگونه پیش می‌رود و به کجا ممکن است برود. و بدین ترتیب متضمن این معنی است که در دنیای فعلی، گرایش و زمینه‌هائی وجود دارد که چنانچه ترویج و تقویت شود می‌تواند ما را به آینده‌ای بهتر از حال برساند.

اما ضمناً انترناسیونالیسم يك جنبه بازنگری به گذشته هم دارد، و از این لحاظ، بسیاری از عناصر نهفته در بطن آن پر ملت و کشور به معنی امروزی، تقدم زمانی پیدا می‌کند. از آن جمله است آرمانهائی از قبیل جامعه فرهنگی جهانشمول، وفاداریهای سیاسی و مذهبی فوق ملیتی، و ارتباطات تجاری که پیدایش مرزهای امروزی آنها را متلاشی کرده است. کشور امروزی و ملت امروزی افق دید افراد را از صورت تنگ و محدود روستائی، قبیله‌ای، و خانوادگی، گسترده‌تر ساخته، اما در عین حال با تعیین «ملت» بعنوان

غالباً چنین تصور می‌شود که هدف اصلی تحقیقات آکادمیک در زمینه روابط بین‌الملل، بررسی سیر وقایع است: پیگیری سیاست خارجی يك کشور در اینجا و روابط بین کشورها در منطقه‌ای خاص در جای دیگر. این مطلب را به صورت ساده‌تر می‌توان نوعی تحلیل مسائل جاری توصیف کرد. گرچه این عناصر در مطالعات دانشگاهی در رشته روابط بین‌الملل مورد توجه قرار دارد و باید داشته باشد، اما موضوع اصلی این رشته علمی را که بعد از جنگ اول جهانی در دانشگاهها گسترش یافته است، تشکیل نمی‌دهد. بلکه مهمترین هدف تحقیقات در این رشته بررسی دو مساله کلی‌تر است.

نخست اینکه روابط بین کشورها را چگونه و با چه مفاهیمی باید تحلیل کرد چه قواعد و ترتیباتی باید رعایت شود، کدام علتها را می‌توان استنباط نمود، و چه مقولات تحلیلی بهتر از عهده توضیح پدیده‌هائی چون تنازع کشورها، تاثیر ناسیونالیسم، و نقش اقتصاد در زمینه‌های بین‌المللی برمی‌آید؟ دومین مطلب، مساله ارزش و معیار است. مداخله و توسل به زور چه وقت مشروع است؟ کدام يك از انواع مناسبات اقتصادی بین‌المللی عادلانه‌تر است؟ کدام يك از اشکال همیاری و همبستگی شایسته طرفداری است و به چه قیمت؟

انترناسیونالیسم چیست؟

انترناسیونالیسم يك جزء بایدار (هر چند فعلاً از مد افتاده) از مبحث روابط بین‌المللی است که يك رشته مقولات تحلیلی (دنیا چگونه در کار است) و معیاری (چگونه باید کار کند) را به یکدیگر مرتبط می‌سازد. انترناسیونالیسم، در ساده‌ترین وجهش، نماینده این طرز تفکر است که ما جزئی از اجتماعی پهنارتر از ملت و کشور هستیم و باید باشیم. دو حوزه عمده‌ای که اندیشه انترناسیونالیستی در آن آشکار و پیوسته بوده، «دولت جهانی» و «زبان جهانی» است.

ارتباط میان این دو حوزه، در ردیه مشهور ژنرال دوگل بر اندیشه «فراملت گرایی» در سال ۱۹۶۲ به بهترین و روشن‌ترین وجه ممکن نشان داده شده است. دوگل بعد از ستایش روح دانتته، گوته و منتسکیو، به عنوان نمونه‌های کاملی از يك ایتالیائی، آلمانی و فرانسوی که در عین حال متعلق به همه اروپا هستند، چنین ادامه داد: «اینها اگر به يك زبان سراسری، مثلاً «اسپرانگو» یا «ولاپوک» Volapuc نوشته یا اندیشیده بودند، هرگز نمی‌توانستند به این خوبی از عهده بربایند.» برای دوگل، جدائی کشورها و زبانها از یکدیگر پسندیده بود. از انترناسیونالیسم هم مانند بسیاری از مفاهیم علوم اجتماعی و سیاسی

عالی‌ترین مرجع وفاداری سیاسی، این دیدگاه را به نوعی محدود گردانیده است. گذرنامه، روایت، سهمیه مهاجرت، و پاسداران مرزی که رو به خارج و داخل ایستاده‌اند، همگی محصول عصر جدیدند.

روا داشتن چنین شکی به «ملت» و ابراز چنین اعتقادی به ارزشهای وسیع‌تر، به کرات در آثار بسیاری از پرورندگان اندیشه انترناسیونالیسم دیده می‌شود. متفکران قرن هفدهم و اوائل سده هیجدهم نخستین منادیان وحدت کشورهای اروپائی بودند، بخصوص «آبه‌سن پیر» Abbe St. Pierre در سال ۱۷۱۳ و سپس منتسکیو، روسو، کانت، بنتام، و بعدها گروهی از متفکران لیبرال و انقلابی که «انترناسیونالیسم» آنها به وسیله جاذبه‌ها و سیاستهای اولیه انقلاب فرانسه تقویت شد. در سنت‌های رادیکال و مارکسیستی، از «تام‌پن» و «سن سیمون» و «فلورانتین» تا «مارکس» و «لنین»، «روزالوگز امبورگ»، و «تروتسکی»، بر انترناسیونالیسم تاکید خاص می‌شود. دعوت بیانیه کمونیست برای «یگانگی زحمتکش‌ان جهان» مشهورتر از آن است که در اینجا بازگو شود.

موجزترین بررسی تاریخ بعد از جنگ حاکی است که از سال ۱۹۴۵ به بعد روندهای فراوانی وجود داشته است که ظاهراً پیشگونی «کار» را نقض می‌کند. نظریه‌های بسیار، با درجات متفاوتی از عمق، در تعریف، طبقه بندی، و معمولاً، تأیید روند فرضی بین‌المللی شدن امور، پیدا شده است. ما با رشد سازمانهای بین‌المللی منجمله سازمان ملل متحد و جامعه اروپا روبرو هستیم، سازمانهایی که از حیث دوام و طیف اختیارات بی سابقه‌اند. بین‌المللی شدن آشکار اقتصاد جهانی را داریم که حاصل داد و ستد، سرمایه گذاری، و تحولات حقوقی بوده و بخاطر روشهای جدید ارتباطی تسهیل شده است. جا به جانی چشمگیر و عظیم مردم را به عنوان مهاجر، جهانگرد، و دانشجو داریم. رشد تشکیلات اطلاعاتی جهان شمول را داریم، که «مارشال مک لوهان» آنرا به «دهکده جهانی» تشبیه کرده و برنامه‌های تلویزیونی را به حلبی‌آبادها و نقاط دور افتاده در سراسر دنیا می‌برد. امروزه تلفن مستقیم راه دور و برنامه‌های ماهواره‌ای تلویزیون را از بدیهیات می‌شماریم. افزایش این روابط متقابل بین دولتها و جوامع، موجب کوشش دانشمندان و دیدگران برای قالب ریزی ذهنی فراگرد بین‌المللی شدن گردیده

● دوگله «فراملت گرائی» را مردود می‌دانست و ضمن ستایش از دانتته، گوته، و مونتسکیو بعنوان نمونه کاملی از یک ایتالیائی، آلمانی، و فرانسوی که در عین حال متعلق به همه اروپا هستند، می‌گفت اگر اینان به یک زبان سراسری نوشته یا اندیشیده بودند هرگز نمی‌توانستند. به این خوبی از عهده برآیند.

● امروزه فراوانند احزاب کمونیستی که از سراشتقاق به کسب تأیید و حمایت، خود را در پرچم ملی پیچیده‌اند. حزب کمونیست ایتالیا از عضویت کشورش در ناتو دفاع می‌کند، حزب کمونیست فرانسه تقویت نیروی نظامی را می‌ستاید، و ماهنامه تئوریک حزب کمونیست بریتانیا درباره‌ی خاندان سلطنتی انگلیس مطالب محترمانه چاپ می‌کند.

● نقشه ۱۶۹ کشور مستقل جهان، هر قدر هم که نامطلوب و غیر عادلانه ترسیم شده باشد، باز در برابر تلاشها بمنظور تجزیه یا ادغام، به طرز چشمگیری مقاوم از کار درآمده است: در دوره پس از جنگ به استثناء بنگلادش، حتی یک تجزیه موفقیت آمیز وجود نداشته و ادغام نیز همانگونه که اعراب دریافته‌اند، میتواند سرخوردگی به بار آورد.

است. ولی هیچ اندیشه‌ای به اندازه «وابستگی متقابل» (Interdependance) رایج نشده است. ساده‌ترین مفهوم تئوری وابستگی متقابل اینست که دولتها و جوامع دنیا در برابر حوادث و جریاناتی که در قلمرو دیگر کشورها رخ می‌دهد، آسیب پذیرند و یکی از شرایط قبلی برای رفاه و ثبات سیاسی در هر کشور، برخورداری دیگران از وضعیت مشابه است. از بسیاری جهات به نظر می‌آید که انترناسیونالیسم جدی و غیرتخیلی مورد نظر «ای.اچ. کار»، چهارده بعد، می‌رود تا از طریق «وابستگی متقابل» تحقق یابد.

اما چنین جنبش‌هایی هرگز دچار کمبود منتقد نبوده و دلایل فراوانی وجود دارد مبنی بر اینکه با وجود آنهمه حرف درباره‌ی وابستگی متقابل، فراملت‌گرانی، و همکاری فزاینده، واقع امر غیر از این بوده است. شاید قضاوت بدبینانه «کار» نسبت به دوران قبل از سال ۱۹۴۵ بتواند دوره بعد از آنرا هم به همان اندازه مشخص سازد. دو تن از متفکران وابسته به مدرسه اقتصاد لندن یعنی «رالف دارندورف» Ralf Darendorf و «فردنورتج» Fred Northedge پندار انترناسیونالیستی را به صورتی اصولی و مجاب کننده مورد انتقاد قرار داده‌اند. «نورتج» استاد سابق کرسی روابط بین‌المللی در آخرین گفتارش در مدرسه اقتصاد لندن دلایل خود را در مورد زوال انترناسیونالیسم در دوران بعد از جنگ تشریح کرد.

«نورتج»، انترناسیونالیسم را به منزله اعتقاد به منافع بین‌المللی و جامعه بین‌المللی تعریف کرد و با تأکید بر کاهش ارزش این اندیشه از سال ۱۹۴۵ به بعد، و بخصوص از اوائل دهه ۱۹۶۰، به این استدلال پشتوانه‌ای داد: کم شدن اعتبار نهادهای بین‌المللی و احترام نسبت به حقوق بین‌الملل (چیزی که پروفیسور «ریچارد فالک» Richard Falk از دانشگاه پرینستون آنرا «فرسودگی معیاری» نامیده است)، ضعیف گشتن اعتقاد به امنیت جمعی، و کمتر شدن بیزاری نسبت به کشور. در دنیای معاصر دلایل کافی برای بدبینی یا تردید در مورد رشد انترناسیونالیسم وجود دارد. اگر دولت استقلال عملی را که زمانی در بعضی حوزه‌ها داشته از دست داده، در سایر زمینه‌ها از قبیل کنترل مهاجرت، قدرت خود را تحکیم کرده است. نقشه ۱۶۹ کشور مستقل و

اصطلاح «انترناسیونالیسم» که تاریخ نخستین کار برد آن در زبان انگلیسی به سال ۱۸۷۷ باز می‌گردد، با ایجاد اتحادیه بین‌المللی کارگران (بین‌الملل اول) توسط مارکس، در سال ۱۸۶۴، ابداع شد.

آرمان «انترناسیونالیسم» قضایائی را مطرح می‌سازد که از نظر تحلیلی و معیاری واجد ارزش فراوانند. این آرمان، با همه معایبش، همواره دنیای دولتهایی را که دلخوش به حاکمیت خود و از فرط غرور و توهم ملی دچار خود بزرگی بینی شده و در معرض جنگ و نفرت قرار می‌گیرند، نفی می‌کند. این بحث در دو مرحله دنبال می‌شود:

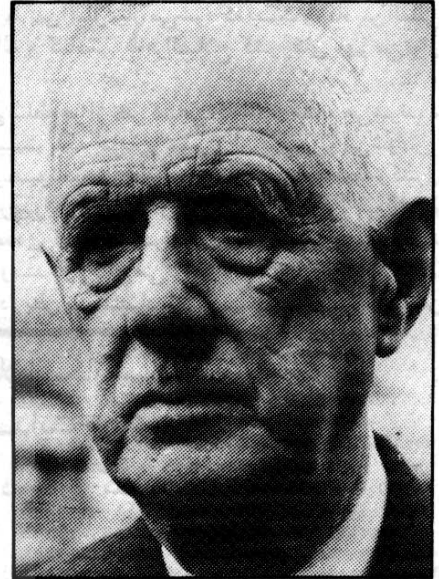
اول بررسی سرنوشت انترناسیونالیسم در دنیای بعد از سال ۱۹۴۵، و سپس متمایز ساختن گونه‌های انترناسیونالیسم و مطالعه سه نوع مفهوم، که از حیث طرز نگرش ما به روابط بین‌الملل، آثار و عواقب متضادی دارند.

انترناسیونالیسم بعد از جنگ دوم جهانی

در سال ۱۹۴۵، «ای.اچ. کار» E.H. Carr بزرگترین نویسنده معاصر در زمینه روابط بین‌الملل در بریتانیا، رساله‌ای با عنوان «ناسیونالیسم و بعد» منتشر کرد. «کار» در این اثر آنچه را که به نظر وی دورنمای ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم در دوران پس از جنگ است، بررسی می‌کند. وی با تحلیل گذشته ناسیونالیسم و توسعه آن در سالهای پس از ۱۹۱۴ یعنی عصری که خودش آنرا «دوره سوم» ناسیونالیسم می‌خواند، و در طی آن قدرت دولت ملی، و همراه با آن، منازعات بین ملتها به اوج رسیده، کار خویش را آغاز می‌کند. وی می‌نویسد: در هیچ دوره‌ای راجع به همکاری ملتها اینهمه سخن نگفته‌اند و ضمناً، فقط در معدودی ادوار کمتر از این «واقعیت» به زبان آمده است. معذالک «کار» معتقد است که در ورای «بحبوحه مصیبت سومین دوره روابط نوین بین‌الملل» می‌تواند آینده‌ای تاحدی متفاوت را ببیند که در آن، وفاداری به دولت ملی تدریجاً زائل و یک نظم مشخص انترناسیونالیستی جایگزین آن میشود.

جنبش کمونیستی باقی مانده است. ناسیونالیسم در برنامه آقای گورباچف کاملاً عیان است. چه، پرسترویکا (یا بازسازی اقتصادی و سیاسی) بالاخص در جهت احیاء ملت روس هدایت می شود و به مردم مسلمان آسیای مرکزی که از دیرباز از سوی استفاده کرده اند، هشدار می دهد که دوران مفتخوری، استمداد مالی، و فساد در اتحاد شوروی دیگر به پایان رسیده است. این تحولات ممکن است ما را به جانی بکشاند که مفهوم انترناسیونالیسم را - مثل یکی از خیالیاتی ها، از قبیل عمر ابدی و حرکت جاودانی - منسوخ و منحرف کننده، و متعلق به عصری سیری شده، بشماریم و از آن دست برداریم. این امر مسلماً در مورد یک انترناسیونالیسم خالص و پایدار، یعنی انترناسیونالیسمی که از دنیائی متحد شده براساس شالوده ای چون دولت واحد یا زبان واحد طرفداری می کند، مصداق دارد. ولی ملاحظات تحلیلی و معیاری دیگری هم در بین است که پاسخی متفاوت می خواهد - پاسخی که جهانگرایی (Universalism) یا روند و هدف ساده ای را پیشنهاد نمی کند، بلکه در پرتو تاریخ جدید، سه اصل از انترناسیونالیسم توصیف شده در بالا را مورد تاکید مجدد قرار می دهد: کشورها و جوامع با یکدیگر ارتباط متقابل بیشتری

مستعمرات متفرقه ای که امروزه وجود دارد، هر قدر هم نامطلوب و غیرعادلانه باشد، باز در برابر کلیه تلاشها در جهت تجزیه یا ادغام، به طرز چشمگیر مقاوم از کار درآمده است: در سراسر تاریخ پس از جنگ، به استثناء بنگلادش، حتی یک تجزیه موفقیت آمیز وجود نداشته و ادغام نیز همانطور که اعراب آموخته اند، می تواند سرخوردگی به بار آورد. شاید حیرت انگیزترین جنبه این روند، رستاخیز ناسیونالیسم باشد، آنهم نه در میان مردمانی که مدعی محرومیت از حقوق حقه خود هستند، بلکه در کشورهایی که حق تعیین سرنوشت ملی برایشان کاملاً تثبیت شده به نظر می رسد. این ناسیونالیسم، ناسیونالیسمی است پیوسته به قدرت، که غالباً با خودستائی، قدرت نمائی، و در مواردی نه اندک، بالیدن به نیروی نظامی همراه است و اکثراً بی دلیل و مناسبت در دوره بلافاصله بعد از جنگ ظاهر شده است. این وضع را در جنگ های بازرگانی و نیز در بریتانیا، به هنگام جنگ سال ۱۹۸۲ بر سر فالکلند - مالویناس که فوق العاده مورد تایید مردم واقع شد، مشاهده می کنیم، جنگی که هزار جوان را در نزاعی بر سر زندگی جمعیتی کمتر از دو هزارتن به کشتن داد. آنرا در ناسیونالیسم سیاستمداران آمریکائی



پیدا می کنند و این حالت به صورت امکان بیشتر برای همکاری در فراسوی مرزها منعکس می شود، و این روند، فراگردی مطلوب است.

شناخت انواع انترناسیونالیسم

در حال، این تاکید مجدد به معنی مطرح کردن یک پرسش قبلی و شاید اساسی است: این روند برای چه کسی مطلوب است؟ یا اگر آنرا به طرز دیگری بیان کنیم، بین المللی شدن امور با شرایط چه کسی و به سود چه کسی صورت می گیرد؟ اگر مفروضات مرتبط با اصطلاح «انترناسیونالیسم» را در مقال سیاسی جاری بررسی کنیم، چنین به نظر می رسد که این اصطلاح، بسته به جهان بینی شخص منادی آن، و خصلت جوامعی که ادعا می شود انترناسیونالیته شده اند، حداقل به سه نحو مختلف قابل درک است.

۱- انترناسیونالیسم لیبرال

انترناسیونالیسم لیبرال طرز تفکری خوش بینانه برپایه این باور است که جوامع مستقل و افراد مستقل، از طریق کنش متقابل و همکاری افزونتر، به سمت مقصدهای مشترک، که از همه مهم تر صلح و سعادت همگانی است، حرکت می کنند. همین نوع انترناسیونالیسم است که می توان آنرا به روشنی در قرن هیجدهم در آثار «آدام اسمیت» و دیگر متفکران نهضت روشنگری تشخیص داد. انترناسیونالیسمی که جریان اعتقاد به مزایای تجارت آزاد، در قسمت اعظم قرن نوزدهم را در بر می گیرد، و در قرن بیستم در اندیشه «وودرو ویلسن» Woodrow Wilson و اعتقاد به جامعه ملل و بعداً به سازمان ملل متحد، نمایان می شود و اخیراً در نظریه «وابستگی متقابل» منعکس گردیده است. روسو، آنچه را که می توان انترناسیونالیسم تجارت آزاد عنوان داد، یعنی باور داشتن این نکته را که بازرگانی، کشمکش بین دولتها را کاهش می دهد، به خوبی

می بینیم که با استفاده از غرور جریحه دار شده و دلشوره های مردم ایالات متحده که زندگی شان به هیچ وجه نامطلوب تر از مردم جاهای دیگر نیست، جریانهای خطرناکی آفرینند. در جاهای دیگر نیز وضع به همین ترتیب است: پیروی بی وقفه کابینه های فرانسه از گلیسم، تلاطم تازه «مسأله آلمان» و انتخابات ریاست جمهوری اتریش. در ژاپن نیز آقای یاشیروناکاسونه، به فراوانی نغمه ناسیونالیسم سر می داد.

تا اینجا آرمانهای انترناسیونالیستی را در حال پیشرفت یا عقب نشینی در بطن اندیشه و زندگی جهان غرب ملاحظه کردیم. اما دنیای دیگری هم هست، دنیای اردوگاه کمونیست، که در آن آرمان انترناسیونالیسم به زوالی حتی شتابناک تر دچار آمده است. احزاب کمونیست و کشورهای زیرحکم آنها از انترناسیونالیسم پرولتری پشتیبانی می کنند. معهذاً قرن بیستم با این آرمان نامهربان بوده است. پشتیبانی پرشور اکثریت سوسیالیست های اروپائی از دولتهای درحال جنگ خودشان در سال ۱۹۱۴ «بین الملل دوم» را متلاشی کرد. انترناسیونالیسم پرولتری در عهد استالین، اکیدا به مثابه وفاداری بی چون و چرا به اتحاد شوروی

تعبیر می شد. در سال ۱۹۴۳، استالین به قصد دلجوئی از چرچیل و روزولت، «کمیترن» را منحل کرد. در دوره بعد از جنگ، از هم گسیختگی جنبش کمونیستی، اختلافات چین و اتحاد شوروی، و جنگ بین کشورهای کمونیست را در هندوچین می بینیم. امروزه فراوانند احزاب کمونیستی که از سرانجامی به کسب تایید و حمایت، خود را در پرچم ملی پیچیده اند. حزب کمونیست ایتالیا از عضویت این کشور در ناتو دفاع می کند و حزب کمونیست فرانسه تقویت نیروی نظامی را می ستاید و ماهنامه تنوریک حزب کمونیست بریتانیا، «مارکسیسم امروز» درباره خاندان سلطنتی بریتانیا مطالب محترمانه ای چاپ می کند. شاید مقتضی بود در ژوئن سال ۱۹۷۶، وقتی که ۲۹ حزب کمونیست اروپائی به منظور تدفین دیکتاتوری پرولتاریا در برلین گرد آمدند، همین کار را در مورد انترناسیونالیسم پرولتری هم انجام می دادند. از محتوای اصلی بیانیه کمونیست در سال ۱۸۴۸ تنها سوسوزنی غریب در بطن

خواند. به زبان ساده، انترناسیونالیسم سلطه‌جو بر این باور استوار است که یکپارچگی دنیا در حال وقوع است، اما تحت شرایطی بی تناسب و نابرابر، و همین روند تنها راه ممکن و به راستی مطلوب برای تحقق چنین وحدتی خواهد بود. بریتانیایی‌ها انترناسیونالیسم سیطره‌جو را می‌شناسند:

این مفهوم، در گذشته به عنوان امپریالیسم شناخته می‌شد، و لندن به مدت ۲۰۰ سال در دوره‌هایی کم‌بازار بر بیش از ۷۰ سرزمین که امروزه به صورت کشور درآمده‌اند فرمان می‌راند. کشورهای دیگر هم خط مشی مشابهی داشته‌اند، نخست با تحمیل حکومت مستقیم استعماری و در مرحله بعد با اعمال اشکال دیگری از نفوذ و سلطه.

درباره انترناسیونالیسم سلطه‌جو باید به دو نکته توجه خاص مبذول داشت. یکی اینکه این انترناسیونالیسم در شکل دادن به دنیای معاصر، ویران کردن جوامع و نظام‌های سیاسی کهن، و تحمیل سیستم‌های فرهنگی، زبانی، اقتصادی، و نظامی بر ملل تابعه سهم فراوان داشته است. دیگر اینکه بسیاری از مردم کشورهای سلطه‌جو معتقدند که این سیطره طلبی چیز خوبی است. در عصر امپراتوری این فکر رواج داشت که ملل سفید پوست حق و تکلیف دارند بر مردم مستعمرات حکومت کنند. این اعتقاد همچنان باقی است و گاهگاه در نوشته‌های مربوط به روابط بین الملل بیان می‌شود که امنیت و رفاه بین المللی را تنها با فعالیت متقدران و کمابیش ظاهراًصلاح کشورهای مهم می‌توان حفظ کرد.

البته انترناسیونالیسم سلطه‌جو از نظر کسانی که از آن منتفع می‌شوند، با ناسیونالیسم ناسازگار نیست بلکه ادامه و استمرار آن محسوب می‌شود. به هر حال، اعمال انترناسیونالیسم سلطه‌جو به موارد صریح مداخله و کنترل در قالب‌های عهد امپراتوری و بعد از آن محدود نمی‌گردد. این انترناسیونالیسم همچنین به شیوه‌های متعددی که به نظر انترناسیونالیسم لیبرال مناسب و مفید است، عمل می‌کند. داد و ستد بازرگانی می‌تواند به هر دو طرف سود برساند، اما عملکرد تجارت آزاد در بطن یک اقتصاد نابرابر جهانی ممکن است متضمن

بیان کرده است. او می‌نویسد: «بازرگانی بیش از پیش به برقراری موازنه بین کشورها متمایل می‌شود، بعضی قدرتها را از مزایای انحصاری محروم می‌کند و در عین حال یکی از سلاح‌های اصلی آنها را که زمانی برای تحمیل اراده خود بر دیگران به کار می‌بردند، از دستشان می‌گیرد.» در سال ۱۸۶۶ یک بانکدار معتبر اروپایی اعلام کرد: «ما خواهان صلح، به هر قیمت، هستیم. آلمان، اتریش یا بلژیک برای ما چه فرقی دارد؟ این جور چیزها دیگر باب روز نیست.» بسیاری از محققان جامعه صنعتی از «اگوست کنت» به بعد، عقیده داشتند که رشد اقتصاد بین الملل امکان وقوع جنگ را کاهش داده و یا حتی از میان خواهد برد. این انترناسیونالیسم غالباً از «دولت جهانی» اجتناب و دولت‌های ملی را حمایت می‌کرد، اما ارضاء نیازهای ملی را شرط قبلی برای ظهور یک نظم بین المللی متعاون تر می‌شمرد.

امروزه انترناسیونالیسم لیبرال سیمای جدی‌تری دارد و مثل بقیه مکاتب فکری، از دو جنگ جهانی آموخته است که جنگ با جامعه صنعتی سازگاری دارد. فرا ملت گرانی اگر در حال عقب نشینی نباشد، حداقل در جا می‌زند، معذالک انترناسیونالیسم لیبرال، در اعتقاد به وابستگی متقابل، یعنی این اندیشه که کنش متقابل بین جوامع - اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، فردی - روی می‌دهد و می‌تواند به همکاری و صلح بیشتر منجر شود، باقی مانده و رونق می‌گیرد.

نظریه پردازان «وابستگی متقابل» بر حساسیت هر جامعه صنعتی نسبت به کنش‌های سیاسی و اقتصادی دیگران تکیه می‌کنند. اینها مدعی نیستند که این روند خدشه ناپذیریابی خطرتر از «دولت جهانی» پیشنهادی فعلی آنها خواهد بود، ولی جریان تاکید بر دنیای واحد را می‌توان در ندای «کمیسون برانت» در مورد یک برنامه جهانی بر مبنای مکتب «کینز» (Keynesianism) به منظور تحرك اقتصادهای جهان سوم، تکیه بر منافع مشترک اقتصادی انسان‌ها در اقداماتی چون ابتکار Band Aid در سال ۱۹۸۵، و در نگرانی برای حقوق بشر، مشاهده کرد. یکی دیگر از آرمانهای اساسی انترناسیونالیسم لیبرال در جنبش صلح

● توجه به «ناسیونالیسم» در برنامه آقای گورباچف کاملاً آشکار است. چه، «پرسترویکا» بالاخص در جهت احیاء ملت روس هدایت می‌شود و به مردم مسلمان آسیای مرکزی هشدار می‌دهد که دوران گذشته در اتحاد شوروی تجدید نخواهد شد.

تشدید نابرابریهای موجود بین جوامع باشد. در اینجا نیز باید این سوال را مطرح کرد: این کنش متقابل طبق شرایط چه کسی صورت می‌گیرد؟ تحول سلسله مراتب در هیچ جا روشنتر از بین المللی شدن ارتباطات، فرهنگ، و زبان، که ظاهراً یکی از کم ضررترین انواع آن است، به چشم نمی‌خورد. همانطور که «جورج اشتاینر» Georgr Steiner متذکر می‌شود، نیمی از ۸۰۰۰ زبانی را که از وجودشان اطلاع داشتیم از دست داده‌ایم و امروزه شاهد فراموشی هستیم که طبق آن یک زبان، یعنی انگلیسی، و فرهنگ وابسته به آن، در دنیا موضعی مسلط پیدا می‌کند. انگلیسی زبان دورگه و شسته رفته‌ای است که با پیوندهای فوق ملیتی مدام غنی تر می‌شود. اما شیوه بین المللی شدنش، نخست به توسط امپراتوری، و اکنون به وسیله بلندگوها و پرده‌های چشمک زن «دهکده جهانی»، عواقبی نه چندان خوش آیند به دنبال می‌آورد.

همچنین روشن است که فرهنگ و زبانهای بومی، در معرض انقراض، یا حداقل استحاله قرار گرفته‌اند. کاهش منزلت رشته‌های زبان شناسی در دانشگاههای کشورهای سلطه‌جو (از نظر زبان)، به سود مهارتهای دیگری که کار سازتر و مناسب تر تصور می‌شوند، یکی از نتایج جنبی همین فراگرد است. شاید تضاد بین انترناسیونالیسم ثمربخش و سیطره جوئی زبان بار، در هیچ جا بیش از تفوق جهانی زبان انگلیسی و حالت تقریباً انحصاری آن در رسانه‌های الکترونیک و تکنولوژی اطلاعاتی وابسته به آن روشن نباشد. تکنولوژی اطلاعاتی، این جادوی عصر ما، و تلویزیون ماهواره‌ای، که به وسیله بشقاب گیرنده به زودی در دسترس همه خانواده‌ها قرار خواهد گرفت، از لحاظ زبانی و فرهنگی بی طرف نیستند، همانطور که «ریموند ویلیامز» Raymond Williams هشدار داده است، این انترناسیونالیسم فرهنگی عناصری از سیطره جوئی جدید را در بطن خود دارد.

دیده می‌شود، جنبشی که اساساً معتقد است با بسیج فزاینده افراد در طیف وسیعی از کشورها می‌توان دولتها را زیر فشار گذاشت و با استقرار پیوندهای بین المللی تنش‌های نظامی را کاهش و تفاهیم میان جوامع را افزایش داد. این انترناسیونالیسم لیبرال که در اغلب اندیشه‌های سیاسی غرب، اگر نه در عملکرد سیاسی، اصل مسلط بوده، در معرض انتقادات عمده و متعددی قرار گرفته است. منجمله: با این فرض که افزایش کنش متقابل در مبادلات بازرگانی و مالی تفاهم سیاسی تازه‌ای به بار خواهد آورد، و در آستانه برخورد، سیاست به اقتصاد تسلیم خواهد شد، سازگاری اقتصاد و سیاست را زیاده از حد برآورد می‌کند. تاریخ معاصر نشان می‌دهد که گسترش تجارت به همان اندازه می‌تواند با کشمکش سیاسی سازگار باشد، یعنی در واقع ممکن است موجب کشمکش سیاسی شود، که در ایام بحرانی ملاحظات سیاسی می‌تواند بر ملاحظات اقتصادی غلبه کند. تفوق عوامل سیاسی بر اقتصادی در مناسبات بین بلوک‌های شوروی و غرب به حد کافی نمایانگر واقعیات است. اتحاد شوروی اجازه نخواهد داد که اقتصادش بخاطر میزان مهار نشده‌ای از کنش متقابل با غرب، فرسوده شود. حتی چینی‌ها در حال باز اندیشی هستند. غرب بارها بخاطر ملاحظات سیاسی و نظامی به اعمال محدودیتها و ممنوعیت‌های بازرگانی علیه بلوک شرق متوسل شده است. قبلاً در بالا دیدیم که چگونه در دوران بعد از سال ۱۹۴۵، بین المللی شدن روز افزون اقتصاد جهانی با بقای کشمکش‌های قدیم و ایجاد منازعات جدید سیاسی در کشورهای عمده همراه بوده است.

۲- انترناسیونالیسم سلطه‌جو

اما چالش با انترناسیونالیسم لیبرال از جاهای دیگری نیز منشاء می‌گیرد. خرده گیر اصلی انترناسیونالیسم لیبرال و این اعتقاد که کنش متقابل و همکاری می‌تواند برپایه شرایطی بسیار منصفانه صورت پذیرد، انترناسیونالیسم دیگری بوده که شاید بتوان آنرا «انترناسیونالیسم سلطه‌جو»

۳- انترناسیونالیسم انقلابی

با فرا رفتن از این دو گونه انترناسیونالیسم، که یکی علناً به کنش متقابل

اعتماد می‌کند و دیگری بر همبستگی مو به موی جوامع و برتری یکی بر دیگران تاکید می‌ورزد، به سومین برداشت از انترناسیونالیسم یعنی انترناسیونالیسم رادیکال یا انقلابی می‌پردازیم.

انترناسیونالیسم پرولتری مارکسیستی در فرمول لنین عبارت است از: طبقه جهانی، حزب جهانی، جنبش انقلابی جهانی. انترناسیونالیسم انقلابی گونه‌های متعدد دیگری هم دارد - جمهوری خواهی رادیکال انقلاب فرانسه، همان «خیرخواهی زبان‌بار» که آنهمه «ادموند بورك» Edmund Burke را مشوش می‌داشت، انارشیزم‌های اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، و انترناسیونالیسم انقلابی (نه چندان پرولتری) مانوتسه تونگ و چه گوارا. حال اسان می‌توان گفت که چنین انترناسیونالیسمی کارساز نیست و توسل به گروه‌ها و طبقات زیر ستم در جوامع مختلف قطعا در برخورد با صخره‌های سخت ناسیونالیسم محکوم به شکست خواهد بود. سال ۱۹۱۴ را داریم و منازعات چین و شوروی و چین و ویتنام که آنرا تایید می‌کند. روسها امروز راجع به انترناسیونالیسم کم حرف می‌زنند، و چینی‌ها، که در دهه ۱۹۶۰ آنهمه بانگ بلند سر می‌دادند، حتی کمتر از آنها. به نظر می‌رسد که ایرادات وارد بر انترناسیونالیسم انقلابی قاطع و اصولی باشد. این ایرادات از نظر انسان شناسی، نیاز آشکار آدمی چه زن و چه مرد، به پیوستگی به گروه‌های متمایز و ویژه، و داشتن دوست و دشمن را مطرح می‌کند. تاریخ را به میان می‌آورد، که از وفاداری‌های فوق ملی به سمت همسازي با دولت ملی حرکت می‌کند. سیاست را پیش می‌کشد، که غالباً از فراگردهای اقتصادی مستقل است و در کشورهای متمایز مجسم می‌گردد و به سوی بین‌المللی شدن در حرکت نیست. به فلسفه توسل می‌جوید، که بنا بر استدلال «جان دان» John Dunn نمی‌تواند به نحوی متقاعد کننده علائق مشترک دنیای زیر ستم را معین سازد. اما وقتی که تفسیرهای تبلیغی تر انترناسیونالیسم انقلابی را که تفاوت فاحش میان دولتها و ایدئولوژی‌ها و ویژگی‌های ملی را دستکم می‌گیرد، کنار بگذاریم، باز هم می‌توان ضمن تحلیل دنیای معاصر درک معینی از

می‌کنند. صف آرایی هسته‌ای ایالات متحده و اتحاد شوروی بر سر استقرار موشکهای روسی در کوبادراکتبر سال ۱۹۶۲، دقیقاً با برخورد شرق و غرب با کشاکش انقلابی جهان سوم مصادف بود. جنبه دوم انترناسیونالیسم انقلابی، تاکید بر آثار اوضاع و شرایط فراملیتی یا بین‌المللی بر ثبات و قدرت در داخل هر کشور می‌باشد. به عبارت دیگر، گفته می‌شود که ثبات هر جامعه تا حد زیادی متکی به ثبات جوامع دیگر است، لازمه مشروعیت اینست که جوامع دیگر هم سازمان مشابهی داشته باشند. به بیان دیگر، بنابر اصطلاحی که «ریمون آرون» Raymond Aron وضع کرده، باید درجه‌ای از همگونی در نظام بین‌المللی موجود باشد. اگر در کشوری شهروندان قیام و پادشاه را اعدام کنند، این وضع پادشاهان را در سایر کشورها مضطرب می‌سازد. اگر متحد فرودست يك کشور سیطره جو به دست انقلابیون سرنگون شود، بقیه هم پیمانان فرودست مشوش تر خواهند شد. درست همانطور که دیگر کشورهای زیر سلطه تشجیع می‌گردند. سرانجام، دلیل اینکه انقلابات چنین آثار بین‌المللی عمده‌ای دارند و دلیل اینکه کشورهای سلطه جویی که مستقیماً در معرض تهدید نیستند دست به واکنش می‌زنند، آثاری است که گسستن چنین پیوندهای حمایت کننده از سلطه جویی، بر جوامع خودشان و جوامع وابسته به آنها دارد. علاوه بر این حوزه سومی هم هست که در آن، انترناسیونالیسم انقلابی می‌تواند عمل کند، و در مواردی بیشتر از آنچه خرده گیران گمان می‌برند، عمل هم می‌کند - حوزه همیاری و همکاری بین کشورهای انقلابی و گروه‌های شورشی. لازم نیست تبلیغات انقلابیون در مورد همبستگی انقلابی یا دسیسه چینی دشمنان را باور داشته باشیم تا اذعان کنیم که گروه‌ها، افراد و کشورهای مخالف نظم مستقر در جهان می‌توانند به نحوی چشمگیر و مکرر یکدیگر را یاری دهند. بدیهی است هیچ کشور انقلابی هر اندازه هم اصولی باشد، این کمک‌ها را تا نقطه‌ای که موجودیت خودش به خطر افتد پیگیری نخواهد کرد. اما مثلاً دشوار است که تصور کنیم، چگونه کمونیست‌های ویتنامی بدون کمک خارجی می‌توانستند پیروز شوند و یا کوبای

● «انترناسیونالیسم فرهنگی» عناصری از سلطه جویی جدید را در بطن خود دارد. در حالیکه فرهنگ و زبانهای بومی در معرض نابودی یا دگرگونی قرار گرفته‌اند، شاهد فراگردی هستیم که بر اساس آن يك زبان، یعنی انگلیسی، و فرهنگ وابسته به آن، موضع مسلطی در جهان پیدا می‌کند.

بعد از ۱۹۵۹ جان به سلامت می‌برد، و یا چگونه امکان داشت چریک‌های زیمبابوه (رودزیا) بدون توسل به قدرت فره لیمو Frelimo در موزامبیک همسایه و بدون وقوع انقلاب در پرتقال در سال ۱۹۸۰ پیروز شوند. در دو قرن گذشته، انقلابیون پیوسته ارتباط بین‌المللی انقلابات و رسالت خود را برای یاری دادن به کسانی که در جاهای دیگر مبارزه می‌کنند، اعلام داشته‌اند. همین امر در مقایسه با طرز تفکر لیبرال‌تر، مباحثات انقلابی فوق‌العاده شدیدی را پیرامون مسئله «مداخله» باعث گردیده است. در سنت لیبرال، يك فرض قبلی «علیه» مداخله وجود دارد. بدیهی است که استثنائاتی هم «له» آن می‌توان یافت. اما در اندیشه انقلابی، فرض اولیه بر «له» مداخله است و البته استثنائاتی هم علیه آن وجود دارد. استالین بر این استثنائات تاکید خاص داشت، اما بسیاری دیگر از جمله روبسپیر و مانوتسه تونگ نیز در سالهای آخر عمر، در همین مایه سخن گفته‌اند. ولی در انترناسیونالیسم انقلابیون، فقط موضوع تعهد در میان نیست، بلکه مسئله ارزیابی و برآورد هم مطرح است، چرا که برآوردها بر پایه این باور استوار است که سرنوشت انقلاب، خود تا حد زیادی به عوامل بین‌المللی بستگی دارد، و خصلت و شکل جوامع بعد از انقلاب هم به میزان بسیار تحت تاثیر زمینه بین‌المللی قرار می‌گیرد. بر خلاف ادعای «جهانگرانی محض» که انقلاب می‌باید جهانی باشد تا زنده بماند، واقع امر اینست که انقلابات در کشورهای معینی باقی مانده‌اند بدون آنکه گسترده یا سرنگون شوند. اما همانطور که تاریخ انقلاب روسیه به وضوح بسیار نشان می‌دهد، مناسبات خصمانه با دنیای خارج برای توسعه بعد از انقلاب خطرناک بوده و منجر به اتلاف منابع، تلفات جانی، و سرکوبی می‌گردد که امکان دارد امل اولیه انقلاب را پایمال کند. گرفتاریهای کنونی نیکاراگوئه که دوجبهه با حملات نظامی و اقتصادی مواجه است و زیر فشاری فوق‌العاده قرار گرفته، بسیار گویا است. نه آنکه انقلاب اگر بین‌المللی نشود، هیچ نیست، اما مسلماً خیلی حقیرتر از آن خواهد بود که سازندگان انقلاب در نظر داشته‌اند. از همین رو انقلابیون ناگزیرند که هم انترناسیونالیست باشند و هم بخاطر فشارهای خارجی در دوران پس از انقلاب، احتیاط پیشه کنند.

انترناسیونالیسم انقلابی داشت. کشمکش‌ها در بطن جوامع، تا حد زیادی به وسیله عوامل بین‌المللی و اتحادهای بین‌المللی که طرفهای متخاصم بوجود می‌آورند، شکل می‌گیرد. به خلاف بعضی از نوشته‌ها در زمینه روابط بین‌الملل که استدلال می‌کنند آنچه در داخل کشورها روی می‌دهد با مطالعه مناسبات بین‌کشورهای ارتباط است، انترناسیونالیسم انقلابی کشمکش‌های بین‌المللی و داخلی را دارای ارتباطهای راجعه می‌داند. انقلابها، قبل از هر چیز، وقایعی بین‌المللی است، چه از حیث علت و چه از نظر معلول. انقلابات تا اندازه زیادی محصول نفوذ و فشارهای بین‌المللی است و هیچ انقلابی عاری از آثار بین‌المللی نیست، حال امل انقلابیون هر چه می‌خواهد محدود باشد. دنیای امروز تا حد زیادی به وسیله پیروزی انقلابها و آثار و نتایج بین‌المللی آن شکل گرفته است. شایان ذکر است که برای برآورد این آثار و عواقب، لزوماً دهه‌ها وقت لازم است نه ماهها و سالها.

انقلاب فرانسه بیش از هر حادثه‌ای رهنمای دوران مدرن اروپا بود. افکار نازه را رواج داد، جنبش‌های اجتماعی تازه‌ای برانگیخت، و قسمت اعظم اروپای غربی را با وجود تمام انحرافات و ناکامی‌های نهانی‌ش تغییر داد. انقلاب بالشویکی و انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ برای دنیا عواقب و آثاری داشته‌اند که تاکید بر آنها لازم نیست، و قسمت اعظم تاریخ بعد از جنگ داغ عرض اندام‌های انقلابیون و مخالفان آنها را خورده است - در کره، الجزایر، کوبا، و بیش از همه ویتنام که در سال ۱۹۷۳ به «قرن آمریکائی»، ۲۵ سال بعد از شروع پایان داد. اگر مسابقه هسته‌ای بین ایالات متحده و اتحاد شوروی یکی از اشتغالات عمده قدرتهای بزرگ بوده، اشتغال خاطر دیگر، واکنش در مقابل انقلاب و سرکوبی آن بوده است: در دنیای دهه ۱۹۸۰ فقط کافی است به ایران، آفریقای جنوبی، و آمریکای مرکزی ببیندیشیم. در واقع، کسانی که در جستجوی منطقی برای تقویت احماقانه قدرت و برانگه‌هسته‌ای هستند، کارشان بدتر از قدرتهای بزرگ است که دست آوردهای خود در زمینه توان هسته‌ای را بعنوان ابزار مناسبی برای چانه زدن در وضعیت‌های بحرانی جهان سوم تلقی